

هو العليم

# عامّ و مقدمات حکمت

بررسی دیدگاه میرزای نائینی

سلسله دروس خارج اصول فقه – باب عامّ و خاصّ – جلسۀ چهل و دوم

استاد

آیة الله حاج سید محمدحسن حسینی طهرانی  
قدّس الله سرّه



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم

## دیدگاه مرحوم نائینی در باره دخالت مقدمات حکمت در افاده شمول ادات عموم

مرحوم نائینی در عام استغراقی برای افاده شمول و استغراق ادات عموم، قائل به دخالت مقدمات حکمت در استفاده استغراق عامی یا شمول عامی هستند.<sup>۱</sup> ایشان می‌فرمایند: آنچه که ادات عموم در مقام افاده اش هستند شمول و استجماع مصادیق این مفهوم در تحت آن اطلاق عام است؛ اما اینکه تمام افراد از جمیع اصنافی که در تحت حقیقت نوعیه واحده هستند برای این الفاظ مدلول واقع بشوند، دیگر الفاظ عموم از دلالت بر آنها ناتوان هستند.

مثلاً در مورد «أَكْرَمَ كُلِّ عَالِمٍ» عالم بر اصناف مختلفه‌ای اطلاق می‌شود؛ عالم نحوی، عالم فقهی، عالم فلسفی و امثال ذلک؛ حال باید دید این اطلاق عالم بر اصناف مختلفه، از کجا در تحت مدلول این «کل» قرار گرفته است؟ آیا «کل» بر این مطلب دلالت دارد؟ [ایشان می‌فرمایند: نه، «کل» دلالت ندارد. «کل» می‌گوید که تمام افراد علماء داخل در تحت این مفهوم من هستند. آیا همه‌شان [را بیان می‌کند] یا اینکه یک صنف خاص را بیان می‌کند، ولی آن صنف خاص را به نحو استغراق شامل می‌شود؟

آیا جمیع افراد علماء در تحت مدلول عام داخل هستند یا اینکه عالمان فقیه در تحت مدلول عام داخل هستند ولی به نحو شمول؟ مولا گفته است: «أَكْرَمَ كُلِّ الْعُلَمَاءِ» در اینجا آیا گفته است که تمام عالمان فقیه و عالمان فلسفی و امثال ذلک را إکرام کن؟! این را که نگفته است. پس ما از کجا بدانیم که مدلول کلام مولا، جمیع علماء از هر صنفی است؟ در کلام مولا که نیست. در کلام متکلم که این قرینه وجود ندارد.

در اینجا مقدمات حکمت برای ما این افاده را می‌کند که چون مولا در مقام بیان است و اطلاق علماء بر هر صنفی اطلاق جایزی است، بناءً علی هذا به لحاظ عدم بیان مورد خاص و صنف خاص که اگر منظور مولا فرد خاصی بود، یعنی منظور صنف خاصی از این علماء بود، در مقام رفع اشتباه بیان می‌کرد. چون بیان نکرده لذا ما در اینجا بالنسبه به اصناف علماء یک استفاده اطلاق می‌کنیم که آن اطلاق را در تحت مدلول لفظ عام و ادات عموم می‌آوریم. لهذا برای استفاده جمیع اصناف علماء ما نمی‌توانیم فقط به ادات عموم اکتفا کنیم بلکه در اینجا به مقدمات حکمت هم نیاز داریم.

۱. أجود التقريرات، ج ۱، ص ۴۴۰.

## اشکال اول بر کلام مرحوم نائینی

اولاً کلام ایشان مردود است به اینکه در این صورت، در استفاده «کل» دیگر فرقی بین اطلاق شمولی و بین عام شمولی وجود ندارد. چون در این صورت همان طور که شما در اطلاق شمولی با مقدمات حکمت، جمیع افراد و اصناف علماء را داخل در تحت مدلول اطلاق می‌آوردید؛ در مورد عام هم همین کار را انجام می‌دهید. بنابراین ادات عموم در اینجا چه کاری انجام دادند؟!

بناءً علی هذا لفظ «کل» و «جمیع» و اقسام ذلک، نه به ملاحظه مقدمات حکمت بلکه به دلالت لفظیّه وضعیّه بر جمیع مصادیقی که عالم بر آن مصادیق صدق می‌کند، دلالت دارد. حالا آن مصداق از هر صنفی می‌خواهد باشد، در این صورت دیگر اشکالی ندارد. آن بحث راجع به اطلاق شمولی است که لفظ مطلق به طبیعت و به آن حقیقت خودش، بر جمیع افرادی که در تحت اصناف مختلفه‌ای داخل هستند، دلالت می‌کند.

من باب مثال در «**جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِداً وَ طَهوراً**»<sup>۱</sup> لفظ «أرض» دلالت می‌کند بر جمیع افراد ارضی که آنها در تحت صنف خاصی داخل هستند؛ جمیع افراد خاک‌های رُس، جمیع افراد خاک‌های شن، جمیع افراد خاک‌های صخره‌ای، جمیع افراد خاک‌های رَملی و امثال ذلک. آن [بحثی که ایشان مطرح کردند، راجع] به اطلاق شمولی است. اما این با لفظ عام تفاوت پیدا می‌کند. لفظ عام خودش دلالت می‌کند و نیازی به مقدمات حکمت نداریم.

بنابراین خود لفظ عام دلالت دارد بر جمیع افرادی که در تحت آن ماهیت داخل هستند؛ چه آن ماهیت، خودش مطلق باشد و چه آن ماهیت، مقید باشد. مثلاً اگر گفتیم: «**أَكْرَمَ جَمِيعِ الْعُلَمَاءِ**» این ماهیت می‌شود ماهیت مطلقه و لفظ عام به دلالت وضعیّه بر جمیع افراد این ماهیت مطلقه دلالت می‌کند. اگر گفتیم: «**أَكْرَمَ عُلَمَاءِ الْإِلَهِيّ**» یا «**أَكْرَمَ كُلِّ الْعَالِمِ النَّحْوِيّ**» این لفظ عام دلالت می‌کند بر جمیع افرادی که در تحت این صنف خاص داخل هستند و این دلالت به دلالت لفظیّه است.

## اشکال دوم بر مرحوم نائینی

ثانیاً اگر قرار باشد شما در دلالت عام بر جمیع افراد به مقدمات حکمت متوسّل شوید، در قضایای خارجیّه و به تعبیر خودتان در قضایای حقیقیّه هم نیاز دارید که باز به مقدمات حکمت متوسّل شوید. حالا در قضایای حقیقیّه نه؛ در قضایای حقیقیّه باز تفاوت پیدا می‌کند، ولی در قضایای خارجیّه‌ای که بنا بر اصطلاح خود ایشان مورد نظر است هم بایستی که به مقدمات حکمت متوسّل شویم.

## اقسام قضیه حملیه به لحاظ موضوع

<sup>۱</sup>. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۵۱.

خیال می‌کنم سابق هم در فلسفه، در آنجایی که ما قضایا را به شخصیّه و حقیقیّه و طبیعیّه، به بتیّه و غیر بتیّه تقسیم می‌کردیم بحث اصطلاح ایشان در قضایای خارجیّه گذشت؛ در آنجا عرض شد که ما سه نوع قضایا داریم؛ یکی قضایای شخصیّه، یکی هم قضایای خارجیّه و یکی هم قضایای حقیقیّه. البته قضایای شخصیّه از بحث منطقیین خارج هستند. می‌ماند قضایای خارجیّه و حقیقیّه. یک نوع هم قضایای طبیعیّه است.

### قضایای طبیعیّه

قضایای طبیعیّه آن است که حکم روی خود موضوع برود و ظرف و وعائش فقط عقل می‌باشد. آن هم قضایایی است که داخل در تحت معقولات ثانیّه هستند، مانند «الإنسان نوعٌ، الحيوان جنسٌ» که ظرف اتّصاف و ظرف عروضشان تنها خود ذهن است، این را می‌گوییم قضایای طبیعیّه که به این قضایا کاری نداریم.

### قضایای خارجیّه

دو قضیه‌ای که مورد بحث و مورد ابتلا به هستند و زیاد استفاده می‌شوند و در تسمیّه آنها اختلاف است، یکی قضایای خارجیّه است و یکی هم قضایای شخصیّه.

قضایای خارجیّه را عرض کردیم که به آن قضایایی گفته می‌شود که حکم رفته روی افرادی که در تحت آن طبیعت داخل هستند، چه افراد متحقّق الوجود و چه افراد مقدّرة الوجود؛ چه افرادی که در خارج هستند و چه افرادی که بعداً می‌آیند. مانند «كُلُّ مُكَلَّفٍ يَجِبُ عَلَيْهِ الْإِيتْيَانُ بِمَا أَمَرَهُ اللَّهُ وَالنَّهْيُ وَالزَّجْرُ عَنِ مَا نَهَاهُ اللَّهُ» حالا این مکلف، چه مکلفین فعلیه باشند که در خارج هستند و چه مکلفین قبلی و چه مکلفینی که بعداً خواهند آمد، این را می‌گوییم قضایای خارجیّه.<sup>۱</sup>

این مسئله خیلی مهمی است و در جای جای فقه خیلی به درد می‌خورد که ما ببینیم آیا احکام شرعی روی قضایای خارجیّه رفته‌اند یا روی قضایای حقیقیّه رفته‌اند؟ که اینها تفاوت پیدا می‌کند.

[در یک جا] حکم روی فرد رفته است؛ حالا آن فرد خارجی چه متحقّق الوجود است یا مقدّرة الوجود؛ مثلاً حکم رفته روی «كُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ، كُلُّ رَبًّا حَرَامٌ، كُلُّ سُرْقَةٍ حَرَامٌ» و امثال ذلک. اینکه می‌گوییم: كُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ حکم رفته روی خمر خارجی نه اینکه حکم روی ماهیّت خمر بما هی ماهیّة رفته است که [این ماهیّت] حتی وجود پیدا نکند. نه، حکم رفته روی خمری که در خارج وجود پیدا می‌کند. حالا سواء اینکه آن خمر، الآن وجود داشته باشد یا فردا وجود پیدا کند یا سال بعد وجود پیدا کند یا دو سال دیگر وجود پیدا کند؛ بالأخره حکم رفته روی این فرد خارجی. ما به این می‌گوییم قضایای خارجیّه.

### قضایای حقیقیّه

<sup>۱</sup>. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شرح مبسوط منظومه، ج ۲، ص ۲۸۴ - ۲۸۸.

قضایای حقیقیه آن قضایایی می‌شود که حکم روی طبیعه‌الشیء رفته است؛ روی حقیقه‌الشیء لا بما هو موجود فی الخارج، بلکه ممکن است حتی اصلاً در خارج هم وجود پیدا نکند؛ مثلاً می‌گویند که اگر فرض کنید یک شکلی دارای صد هزار ضلع این نحوی باشد این دارای فلان خصوصیات هم حتماً خواهد بود.<sup>۱</sup> خب یک‌هم چنین شکلی اصلاً در خارج تا حالا وجود پیدا نکرده، شاید بعدها هم وجود پیدا نکند ولی ما حکم را بردیم روی طبیعه‌الشیء، روی حقیقه‌الشیء. حکم رفته روی طبیعه‌الشیء، نه به لحاظ اینکه ظرف عروض و اتصافش در عقل است بلکه احتمال وجود خارجی را هم دارد؛ امتناع ندارد ولیکن تا حالا وجود پیدا نکرده است.

به‌طور کلی تمام احکام ریاضی و احکام هندسی قضایای حقیقیه هستند، اینها قضایای خارجی نیستند؛ یعنی حکم روی طبیعت اضلاع می‌رود، حکم روی طبیعه‌العدد می‌رود، حکم روی طبیعه‌الشکل التعلیمی می‌رود. حکم روی طبیعت حجم تعلیمی و شکل تعلیمی می‌رود. هیچ‌وقت احکام روی جسم طبیعی بار نمی‌شود. حالا ممکن است جسم طبیعی آن هم در خارج وجود پیدا نکند. من باب‌مثال این عدد مایزانش در خارج وجود پیدا کند، یا این شکل در خارج مایزانش وجود پیدا کند، ولی ما اصلاً کاری به مایزانش نداریم، ما فقط به یک سلسله احکامی که اینها قضایایشان قضایای ذهنیه هستند کار داریم و با اینکه در خارج هم وجود پیدا کنند، منافاتی ندارد. این را می‌گوییم قضایای حقیقیه.

### قضایای شخصیّه

ما یک قضیه هم داریم که به آن قضیه شخصیّه می‌گوییم. قضیه شخصیّه آن است که حکم روی افرادی که در خارج وجود دارد رفته است، نه به لحاظ وجود و عدم وجود، بلکه به لحاظ افرادی که در خارج وجود دارد. ما این را گفتیم که قضایای شخصیّه است.

### انواع قضیه شخصیّه

قضایای شخصیّه را هم به دو نوع تقسیم کردیم که یا قضایای شخصیّه خاصه هستند و یا قضایای شخصیّه عامه. قضایای شخصیّه خاصه مثل «زیدُ جاء» و عامه‌اش هم مثل «كُلُّ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ قَدْ قُتِلَ»، که حکم روی افراد خارجی به نحو عموم رفته است ولی افرادی که الآن هستند و وجود دارند، نه مقدرة‌الوجود. باز این دو، قضیه را از قضیه شخصیّه خارج نمی‌کنند و قضیه خارجیّه‌اش نمی‌کنند؛ باز قضیه همان قضیه شخصیّه است. ولی یکی شخصیّه به نحو جزئیّه است و یکی شخصیّه به نحو کلیه.<sup>۲</sup>

۱. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۲۹۰ - ۲۹۴.

۲. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به شرح مبسوط منظومه، ج ۱، ص ۲۹۱ و ج ۲ ص ۳۸۴.

## اشتباه مرحوم نائینی در اصطلاح قضایای شخصیّه کلیّه و خارجیّه

مرحوم نائینی آن قضایای شخصیّه کلی را قضایای خارجیّه به حساب آورده است و گفته‌اند که قضایای خارجیّه به آن قضایایی می‌گویند که حکم برود روی فرد خارجی‌ای که الآن وجود دارد، نه مقدّرة الوجود. یعنی قضایای حقیقیّه ایشان را ما قضایای خارجیّه خودمان می‌دانیم و قضایای خارجیّه ایشان را قضایای شخصیّه خودمان می‌دانیم.

این اشتباه در اصطلاح است که برای ایشان پیدا شده و افرادی هم که بعد از ایشان آمدند همین اشکال را به ایشان کردند. البته می‌توانیم بگوییم که این یک اصطلاح است و ما هم خیلی مناقشه و مشاجره در اصطلاح نداریم. در هر صورت کلام و مرام ایشان مخالف با روش قوم در تسمیه قضایا به خارجیّه و حقیقیّه است.<sup>۱</sup> اشکالی که در اینجا هست این است که اگر قرار باشد که شما در افاده عموم بخواهید از مقدمات حکمت استفاده کنید، در قضایای خارجیّه خودتان هم باید از مقدمات حکمت استفاده کنید. من باب‌مثال شما می‌گویید: «قَتَلَ جَمِيعُ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ»، درحالی‌که هیچ شکی نیست بر اینکه دلالت این بر استغراق، دیگر دلالت وضعیه است. یعنی خود الفاظ، به دلالت وضعیه بر قتل تک‌تک زید و بکر و عمرو و خالد دلالت می‌کنند. ما دیگر در اینجا مقدمات حکمت نمی‌خواهیم.

حالا اگر قرار بر این باشد، ما می‌گوییم در اینجا هم مقدمات حکمت می‌خواهیم، در صورتی‌که خود شما قبول دارید که در اینجا نیازی به مقدمات حکمت نداریم و آن‌که نیاز به مقدمات حکمت دارد، قضایای حقیقیّه است، نه قضایای خارجیّه.

اما اینکه ایشان چطور در قضایای حقیقیّه قائل هستند به اینکه احکام شرعی بر قضایای حقیقیّه مترتب است، نه بر قضایای خارجیّه؛ چون حکم اگر بخواهد روی یک موضوعی برود، هم به لحاظ متحقق‌الوجود و هم مقدّرة الوجود می‌رود؛ مثلاً وقتی که می‌گوید: «كُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ» در اینجا حکم، هم روی خمرهایی که فعلاً در خارج وجود دارد و در دکان‌ها می‌بینیم رفته است و هم روی خمرهایی که بعد از ده سال دیگر تولید می‌شوند و هم روی خمرهایی که در فلان کشور و فلان قاره است، چه وجودش قبلی بوده و چه الآن است. این می‌شود قضایای حقیقیّه.

بناءً علی‌هذا اگر قرار باشد ما نیاز به مقدمات حکمت داشته باشیم در قضایای خارجیّه هم همین‌طور است. در «قَتَلَ جَمِيعُ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ» هم همین حرف را می‌زنیم. می‌گوییم: مولا گفته است: «قَتَلَ جَمِيعُ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ» در اینجا از کجا معلوم است که در «جَمِيعُ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ» منظورش آنهایی هستند که

<sup>۱</sup>. أجدود التقریرات، ج ۱، ص ۴۴۱.

رَجَاله بودند و سوار اسب نبودند؟! آن بیچاره‌ها پول نداشتند و پیاده بودند و نتوانستند فرار کنند، بنابراین گرفتار تیغ و تیر شدند.

همیشه همین‌طور بوده است! همیشه حکومت با پولدارها بوده است. آن بدبخت‌ها که پول ندارند باید زیر دست و پا نابود بشوند دیگر! همیشه به این کیفیت بوده است. مثل اینکه فقط در حکومت امام زمان علیه السلام است که بین پولدار و غیر پولدار فرق نمی‌گذارند! ولیکن این‌طور که ما می‌بینیم مثل اینکه الآن این‌طور نیست.

در اینجا هم شاید منظور آنهایی بودند که در سمت شرقی عسکر بودند، نه در سمت غربی، «قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ» یعنی هر که در جانب شرقی بوده است. یا شاید آنهایی بودند که در ارتفاعات نبودند و در فلات بودند. شاید آنهایی بوده‌اند که زخمی شدند ولی آنهایی که زخمی نشدند، کشته نشدند. هزار احتمال داده می‌شود.

بنا بر مبنای مرحوم نائینی، در قضایای خارجیّه هم این احتمالات داده می‌شود؛ وقتی احتمال داده شد، ما برای رفع این احتمال نیاز به مقدمات حکمت داریم. می‌گوییم: وقتی که مولا در مقام بیان است و اصناف و افراد مقتولین را بیان نمی‌کند، ما استفاه می‌کنیم که منظور مولا استیعاب جمیع افراد مَنْ فِي الْعَسْكَرِ خواهد بود، در حالتی که لم يَقُلْ به أحدٌ، کسی این حرف را نزده است.

تَلْمِيزٌ: خود ایشان که گفتند.

استاد: در قضایای خارجیّه که نگفتند، در قضایای حقیقیّه گفته‌اند. لذا ایشان می‌گویند که اصلاً قضایای خارجیّه - که قضایای شخصیّه ما می‌شود - از محطّ بحث خارج است. به خاطر اینکه هیچ وقت نمی‌تواند کبرای برای قضیه قرار بگیرد، به خاطر اینکه ثبوتاً علّت برای نتیجه نمی‌تواند باشد.<sup>۱</sup>

به جهت اینکه علّت همیشه مقدّم بر معلول است. ما نمی‌توانیم بگوییم که «زَيْدٌ فِي الْعَسْكَرِ وَكُلُّ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ قُتِلَ؛ فَزَيْدٌ قُتِلَ». چون بودن در عسکر، برای کشتن زید نمی‌تواند دلیل باشد. چون ممکن است سنگی به او بخورد و یا از آسمان چیزی بیاید. بله از نظر اثباتی می‌تواند باشد. چون در این مجموعه بوده پس این از نظر اثباتی می‌تواند دلیل باشد برای اینکه زید هم جزء کشته‌ها بوده است.

اما اینکه صرف در عسکر بودن دلیل بر کشته شدن است؛ نه، یکی ممکن است در عسکر باشد و کشته نشود. یکی ممکن است در عسکر باشد و به یک دلیل دیگری از بین برود. نه اینکه نفس در عسکر بودن علّت برای کشتن می‌شود؛ نه خیر! خیلی‌ها در عسکر می‌روند ولی سالم برمی‌گردند.

به قول یکی می‌گفت: آقا ما هیچ وقت توفیق شهادت نداریم! [به او باید گفت که] تو همیشه می‌رفتی و

<sup>۱</sup>. همان، ج ۱، ص ۴۴۲.

صاف برمی گشتی؛ در می رفته است.

در عسکر بودن، از نظر ثبوتی علت برای کشته شدن نیست. علت برای کشته شدن فرض کنید که تیری است که از تفنگ می خورد، بمب و خمپاره ای است که از هوا می آید. اینها علت برای قتل است، نه در عسکر بودن! بله، از نظر اثباتی و از نظر مقام علمی، علم به این **فی العسکر** بودن قرینه برای این است که چون در عسکر بوده، پس کشته شده است. این از نظر اثباتی است.

لذا خود مرحوم نائینی در قضایای خارجیّه قائل به مقدمات حکمت نیستند و قضایای خارجیّه را اصلاً از محط بحث خارج می کنند و قضایای حقیقیّه را ایشان داخل در محط بحث احکام شرعیّه می دانند و عامّ را می برند روی قضایای حقیقیّه، و قضایای خارجیّه خارج است.

بنابراین استفاده عموم از مقدمات حکمت نخواهد بود بلکه الفاظ عموم و ادات عموم، به دلالت لفظیّه وضعیّه دلالت بر استغراق یا دلالت بر شمول می کنند بنا بر قرائن خارجیّه. اگر قرینه باشد می شود شمول. اگر قرینه نباشد همان طوری که خدمتتان عرض کردم نفس عدم القرینه، خودش ظهور در استغراقی را می رساند. بحث راجع به این مسئله تمام شد.

### عدم ورود الفاظ عموم بر قضایای طبیعیّه در احکام شرع

بعد مرحوم نائینی یک مطلب دیگری را در تتمّه این قضیه ذکر می کند. می فرمایند که قضایای شرعیّه ای که ما درباره آن قضایا بحث می کنیم، آن الفاظ عموم در قضایای شرعیّه وارد بر قضایای طبیعیّه نمی شوند.<sup>۱</sup> قضیه هم روشن است به خاطر اینکه احکام شرعیّه، یک احکام مبهّمات و مجملات نیستند تا اینکه فقط ظرف عروض و اتّصاف آنها، فقط در عقل و ذهن باشند بلکه اینها به موضوعات خارجیّه تعلق گرفته اند و موضوعات خارجیّه، در تحت یک طبیعت کلیّه، محطّ برای حکم و مورد برای حکم واقع می شوند.

### جعل احکام به عنوان قضایای حقیقیّه و با لحاظ موضوع خارجی

بنابراین الفاظ عمومی که ما در قضایای شرعیّه درباره آنها بحث می کنیم، اینها الفاظی هستند که در قضایای حقیقیّه مورد استفاده واقع شدند. مسئله هم از همین قرار است. البته گفتیم که ما در اصطلاح بحثی نداریم، حالا چه قضایای حقیقیّه باشد چه قضایای خارجیّه باشد، بالأخره قضایایی است که حکم رفته روی افراد خارجی، چه افراد محقّق الوجود و چه مقدّرة الوجود.

ولی این موضوع خیلی مهم است که احکام، مبهّمات و مجملات نیستند، بلکه حکم به لحاظ موضوع خارجی جعل می شود. این مورد بزنگاه قضیه است که در اینجا ما استفاده ترتّب و تعلق احکام را [به وجود

<sup>۱</sup>. همان، ج ۱، ص ۴۴۱.



خارجی] می‌کنیم. یعنی در هر موردی هر حکمی اختصاص به موضوع خاصی دارد، نه اینکه موضوع به‌نحو اطلاق ولو اینکه وجود خارجی هم نداشته باشد محطّ و مورد برای حکم خواهد بود.

تلمیح: ایشان مگر «أكرم كلّ عالم» را قضیه حقیقیه نمی‌دانند؟

استاد: بله، می‌دانند.

تلمیح: پس این نقض و اشکال بر ایشان وارد نمی‌شود. چون شما می‌فرمایید که اگر لازم است در اینجا مقدمات حکمت اجرا شود، پس در آنجا هم باید اجرا شود. ایشان می‌توانند بگویند که این قضیه حقیقیه است.

استاد: «أكرم كلّ عالم» را ممکن است که ما بگوییم دو گونه است. [هم حقیقیه تصور می‌شود و هم خارجیّه]. یک وقت «أكرم كلّ عالم» به قضایای خارجیّه تعلق می‌گیرد. یعنی منظور این است که «أكرم زیداً و عمرواً و بکراً» ولی ما از تمام اینها یک عنوان واحد درآوردیم که آن عنوان واحد مرآت است برای مصادیق خارجیّه؛ این می‌شود همان قضیه خارجیّه.

لذا خود ایشان هم همین را می‌گویند. می‌گویند که ما در قضایای خارجیّه اصلاً عنوان نداریم، یعنی این مصادیق ما در تحت یک عنوان در نمی‌آید که حکم روی آنها برود. بله، در بعضی به عنوان مرآت ما از همه اینها یک ما به‌الإشترک استفاده می‌کنیم و بعد حکم را روی آن می‌بریم.

من باب مثال فرض کنید که همین **مَنْ فِي الْعَسْكَرِ** یک عنوان است. اما **مَنْ فِي الْعَسْكَرِ** با زید و عمرو و بکر و خالد چه کار دارد؟! زید عالم است ولی بکر جاهل است. فرض کنید که این یکی طیب است اما دیگری بقال است و آن یکی قصاب است. هر کدام اینها یک صنف خاص هستند ولی تمام اینها در یک جهت که اجتماع در عسکر باشد، اجتماع پیدا کردند. ما از آن اجتماع یک عنوان انتزاع کردیم به عنوان **مَنْ فِي الْعَسْكَرِ** بودن و آن را بر اینها اطلاق می‌کنیم.

وإلاّ اصل قضایای خارجیّه، قضایایی است که روی زید و عمرو و بکر رفته است و هیچ مابه‌الاشتراکی بین اینها نیست و در این قضایا باید تک‌تک آنها وجود داشته باشند و علم به اینها هم داشته باشیم. یعنی قبل از اینکه بدانیم **مَنْ فِي الْعَسْكَرِ** وجود دارد، باید بدانیم که زید و عمرو و بکر و خالد مرده‌اند. همه این جزئیات را قبلاً باید بدانیم بعد بگوییم: **مَنْ فِي الْعَسْكَرِ قُتِلَ**، اگر ندانیم، **مَنْ فِي الْعَسْكَرِ** دلیل بر قتل زید نخواهد شد. چون ثبوتاً **مَنْ فِي الْعَسْكَرِ** دلیل نمی‌شود. شما می‌گویید آنهايي که در عسکر... [فرض کنید که] ما نمی‌دانیم زید مرده است ولی می‌دانیم که یک گردان رفته‌اند جبهه و بعد هم گفته‌اند که این گردانی که رفت جبهه مضمحل شد. بعد می‌گویند: **قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ**. از کجا می‌گویید که **قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ**؟! مگر تو می‌دانی؟! تو خودت دیدی که زید مُرد؟ به‌صرف اینکه **مَنْ فِي الْعَسْكَرِ** است آیا دلیل بر قتل می‌شود؟! نمی‌شود.

لذا قضایای خارجیّه هیچ وقت نمی‌توانند نتیجه ثبوتی بدهند. نتیجه اثباتی می‌توانند بدهند و این بعد از

این است که ما اطلاع بر ثبوت داشته باشیم. یعنی بدانیم زید مُرد، عمرو مرد، بکر مرد و خالد مرد، همه مُردند؛ وقتی که اطلاع بر تک تک جزئیات داشتیم آن وقت بعد می توانیم بگوییم: **قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ**، ولی اگر اطلاع نداشته باشیم، شاید دروغ باشد، از کجا می دانیم؟ آیا صرف **فِي الْعَسْكَرِ** بودن دلیل بر قتل زید است؟! ممکن است نباشد. ممکن است حرز در جیش بسته که سالم برگردد. چه دلیلی داریم [که زید مرده است]؟!

ولی ما در قضایای حقیقیه دیگر نیازی به جزئیات نداریم، فقط همین احراز خمریت کفایت می کند که این داخل در تحت کبرای ما واقع شود؛ مثلاً وقتی بگوییم **«هَذَا خَمْرٌ»** و بعد هم یک دلیل کلی داشته باشیم بر اینکه **«كُلُّ خَمْرٍ حَرَامٌ»**، این دیگر کفایت می کند بر اینکه ثبوتاً نتیجه بدهد: **«هَذَا حَرَامٌ»**. یعنی این کبرای کلی ما ثبوتاً وسیله و واسطه می شود برای سرّیان حرمت بر این مورد جزئی.

این در قضایای حقیقیه است ولی در قضایای خارجیّه این طور نیست. چون در قضایای خارجیّه این حکم رفته روی افراد خارجی، پس باید قبلاً خودمان از افراد خارجی اطلاع داشته باشیم، بی دلیل که نمی توانیم حکم بدهیم. باید قبلاً مطلع باشیم که زید و عمرو و بکر و خالد همه اینها یکی یکی مُردند. حالاکه همه اینها مرده اند، پس ما هم می توانیم این مطلب را برای دیگران به نحو کلی بازگو کنیم. بگوییم که بنده خبر دارم یکی یکی اینها مرده اند، بنابراین حالا می توانم بگویم: **قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ**.

ولی اگر خود من گوینده خبر از **قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ** نداشته باشم، این صرف عنوان **قُتِلَ مَنْ فِي الْعَسْكَرِ**، این وصف عنوانی، این عسکریت، این اجتماع در عسکریت نمی شود علت ثبوت قتل برای موارد جزئیّه باشد. لذا در قضایای خارجیّه خود ایشان هم معتقد نیستند.

بله، یک وقت می گویند: **«أَكْرَمَ الْعَالِمُ»** و این ناظر است به هر عالمی که در قم است. یک وقت نه، حکم **«أَكْرَمَ الْعَالِمُ»** به نحو کلی می آید، به نحو قضیه حقیقیه می آید و می گوییم: عالم باید اِکرام بشود؛ اگر عالم قم بود باید اِکرامش کنی، عالم مشهد بود باید اِکرام کنی و اگر عمری خدا به تو داد و پنجاه سال دیگر عالمی پیدا شد، باز پنجاه سال دیگر باید اِکرام کنی. این می شود قضیه حقیقیه؛ ولی اگر حکم روی علمای فعلی قم رفته است، این می شود قضیه خارجیّه.

تلمیذ: در قضایای حقیقیه همین اشکال را می کنیم که احتمال اینکه بعضی از اصناف خارج بشود هست. همان طوری که الآن بحث است که آیا به غیر عالم دین می توانیم عالم اطلاق کنیم یا نمی توانیم و عالم به فیزیک و شیمی و ریاضی را می توانیم عالم اطلاق کنیم یا نه؟ چون این احتمال و این شک هست، ما آن احتمال را به مقدمات حکمت دفع می کنیم نه به لحاظ اینکه الفاظ عموم دلالت بر اثبات بکنند. استاد: یک وقت شبهه شما شبهه مصداقیّه است، و شک می کنید در اینکه الآن این شخص، عالم هست یا عالم نیست. آن یک بحث دیگر است، در آنجا اصلاً ما نیاز به مقدمات حکمت نداریم، اصلاً مقدمات حکمت در آنجا نمی آید.

تلمیذ: شبهه موضوعیّه است.

استاد: نه، شبههٔ مصداقیه است که آیا این مصداق برای عالم است یا نه؟ یک وقت می‌گویند مراد تفهیمی مولا چیست؟ آیا عالم نحوی است یا نه؟ در قضایای خارجیّه نیازی به این نداریم. به جهت اینکه فرد در خارج وجود دارد، چون هر حکمی رفته روی یک شخص خاصّ به لحاظ خاصّ، بنابراین این شخص قبلاً باید احراز مراد تفهیمی مولا را کرده باشد. در اینجا باز مقدمات حکمت نمی‌آید.

*تلمیذ: چگونه می‌توان کشف کرد که این حکم روی این فرد رفته یا نرفته است؟*

استاد: در قضایای خارجیّه عرض کردیم که قبلاً باید خود موضوع محرز شده باشد ولی در **أکرم کُلِّ عالم**، اگر شما شبهه داشته باشید که آیا مراد تفهیمی مولا این شخص هست یا نه؟ این داخل در قضایای حقیقیّه می‌شود. ما در قضایای حقیقیّه نگفتیم که حتماً باید فرد مقدره‌الوجود هم داخل در آن باشد. قضایای حقیقیّه این است که بتواند فرد مقدره‌الوجود داخل در آن باشد ولو اینکه ممکن است که فعلاً نظر مولا بر او نباشد. قضایای خارجیّه آن قضایایی است که حکم روی تک تک آنها رفته است و قبلاً تشخیص و معرفت اینها محرز شده باشد بعد مولا به عنوان یک حکم کلی بیان می‌کند.

**اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ**